



<http://www.arianafghanistan.com>



مسئولیت متن نوشته بدوش خود نویسنده میباشد



۲۰۱۷/۱۰/۱۵

پوهاند عبدالحی حبیبی

یکی از قدیمی ترین نسخ زبان پارسی دوره ساسانی

قسمت دوم

به این طور نسخه خطی ما نحن فیه به ۲۴ شوال سنه ۴۷۳ هـ نوشته شده و دو جلد اول و دوم قبلی و هم مجلداتی بعد از این داشته و از روی نسخه مطبوع، تخمین می کنم که به همین ترتیب اصل کتاب یا يك جلد ضخیم بعدی داشته، که جمله چهار جلد بوده است. این نکته را فراموش نباید کرد که از کتب خطی پارسی کتاب باقی مانده از این عصر خیلی نادر است زیرا ظاهراً تا کنون کتاب بسیار قدیمی پارسی که از حیث خط یافته اند همان کتاب الالبیه عن حقایق الادویه کتاب خانه وینه است که در سال ۴۴۷ هـ در ماه شوال به قلم علی بن طوسی اسدی به خط نسخ بسیار شبیه به کوفی نوشته شده و به قول علامه مرحوم قزوینی قدیمترین کتاب خطی مکتوف فارسی است. چون این نسخه تعرف فقط ۲۶ سال بعد از آن نسخه نوشته شده می توان آنرا به درجه دوم کتاب الالبیه از حیث تاریخ نوشتن و خط قرار داد، که این هم بر اهمیت نسخه مانحن فیه می افزاید.

طرز نوشتن و خط این نسخه عیناً به خط همان نسخه قدیم کتاب الالبیه مشابه است و باز با خط ترجمان البلاغه ۵۰۷ هـ نیز مماثلتی می رساند. اکثر حروف آن غیر منقوط است و زیر حروف ر، د، ط، ص، هـ يك نقطه گذاشته شده و در تحت س سه نقطه. چون "جن" و چنین چنین و آنچه انج و چیز "جیز" نوشته شده که سبک املاي قدیم است. از افعال خراسانی مملوست مانند: "جن وی شما را دشمن است بدانیت که شما مرا دوست ایت ... به عتاب منالیت و بدین دوستی بنازیت، که دوستی با عتاب بهتر از دشمنی بی عتاب".

وقتی نسخه خطی را با مطبوع خواجه خجندی مقابلت دادم پدید آمد که کتاب مطبوع از حیث مضمون و موضوع عیناً همین کتابست ولی از حیث انشاء به سرنوشت کتاب بلدان ابوالمرید بلخی گرفتار آمده، و سرپای کتاب را عمداً به پارسی جدیدی نوشته و به چاپ داده اند، ولی باز هم از خلال عبارات آن همان متانت کهن پدیدار است. نمی دانم که این کار مسخ و نسخ را برین کتاب مظلوم کی روا داشته و در کدام عصر این متن متین قدیم را لباس جدید پوشانده اند. چون بعد از دوره مغول، برخی از علماء و صوفیه چنین کار را در باره کتب قدیم روا می داشتند و می خواستند عبارات قدیم را به سبک معاصر شان به مقصد حسن تفهیم تغییر دهند بنا بر آن این کتاب نیز به همین

سرنوشت شوم گرفتار آمده چنانکه مشهور است، که مولانا جامی همین کار را در نفحات کرد و کتابی که خواجه عبدالله انصاری هروی در شرح احوال عرفا به سبک قدیم نوشته بود جامی آنرا به مقصد افاده به عبارات معمول زمان خود در آورد.

برای اینکه نمونه حقیقی از سبک نگارش شرح تعرف داده باشیم و فرق هر دو نسخه خطی و چاپی را پدید گردانیم، از حصص مختلف نسخه خطی سطورى را به مقابله با نسخه مطبوع نقل می کنیم، ناگفته نماند که نسخه خطی از صفحه ۱۷۹ جلد دوم مطبوع آغاز می شود و تا صفحه ۱۶۵ جلد سوم آن می رسد.

خطی

واجمعوا ان الانبياء افضل البشر و ليس من البشر من يواذى الانبياء عليهم السلم فى الفضل لاصديق و لا ولى و لا غيرهم و ان جل قدره و عظم خطرته. و اين فصل از بهران یاد کرد که گروهی از ملحدان که نتوانستند الحاد خویش ظاهر کردن، خویشان بدین طایفه منسوب کردند و باز اندر دین جیزهائی گفتند که ویرانی خواستند و گروهی از جهال که دعوی محبت این طایفه کردند به ایشان ظن نیکو بردند و ایشان را متابعت کردند یکی از آن سخنان این است که گفتند مقام ولایت برتر از مقام نبوت است و مر نبی را علم وحی باشد و مر ولى را علم سر باشد و ولى بسر چیزهای بداند که مر بیغامبر را از آن خبر نباشد، و مران را علم لدنی نام کردند و این لقب را اشتقاق (۱) از قصه موسی و خضر گرفتند علیمها السلام که آنجا که خدای گفت عزوجل: فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علماً و گفتند خضر ولى بود و موسی نبی. موسی را علیه السلم علم وحی بود، تا ورا بوحی ظاهر خبر نکردی ندانستی (۲) باز خضر را علیه السلام علم لدنی بود و غیب بدانستی بی وحی، تا موسی را علیه السلم به شاگردی وی حاجت آمد، از بهران که وی عالم تر بود و القصه به طول ها. فاما ان که پیران (۳) این مذهب اند و بر دین ایشان اعتماد است از این بیزارند و مر آن کس را که این گوید به تظلیل و تکفیر وی گواهی دهند و روا نداند که هیچ کس غیب داند، مگر به اطلاع خدای عزوجل، چنانکه گفت عالم الغیب و لایظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول و روا ندارند که هیچ کس را مقام برتر از مقام انبیا باشد یا برابر مقام انبیا باشد الا فروزتر از انبیا خواهی آن کس صدیق گیر و خواهی ولى گیر، از بهران که انبیا سفراء اند. میان خدای عزوجل و میان خلق و سفیر هما را (۴) به

۱- در اصل بریده شده و به خط نوی آنرا "این اتفاق" ساخته اند که غلط است.

۲- در اصل خوانده نمی شود و فقط "نستی" معلوم است.

۳- در اصل "میران" هم خوانده می شود.

۴- چنین است در اصل که صورت قدیم "همواره" است.

ملك نزدیک تر باشد و هر که به ملوک نزدیکتر، اسرار ملوک بهتر داند و چگونه روا باشد که کسی که وی نه نبی باشد، برابر نبی گردد، یا از وی اندر گذرد که مر آن کس را که نبی نیست، بدین نبی همی ایمان باید آوردن و اگر نیارد کافر گردد و ایمان وی به خدای عزوجل تباه گردد. و اگر این پیغامبر مر آن کس را نشناسد، مر پیغامبر را زیان ندارد و نیز پیغامبران صلوات الله علیهم از بهر راست کردن خلق اند. جن ناپیغامبری از پیغامبری بهتر باشد و سری داند که پیغامبر نداند، پیغامبر چه به کار آید و آن کس که سر بهتر داند راست تر باشد. وی باید که پیغامبر را راست کند و این سخن تعطیل نبوت باشد و رفع شریعت. و هر که اعتقاد این کند کافر گردد. و گروهی ازین طایفه حکایت کرده اند حدثی قلبی عن ربی و گفته اند که ایشان پیغامبر از میانه برداشته اند بدین سخن و لکن ندانیم که این لفظ از ایشان به نقل صحیح هست یا نباشد که بر ایشان دروغ گفته باشند و اگر نقل درست است، باشد که همان ملحدان گفته باشند نه اهل حقایق پس اگر اهل حقایق گفته باشند این را تأویلی باشد، و آن فراست است که به چیزی فراست برند. راستی سر ایشان با خداوند عزوجل فراست ایشان را راست ارد، و این تنزیه باشد از حق عزوجل مر اولیا خود را که ایشان را از دروغ و از خطا نگاه دارد، بر سر ایشان چیزی نکزارد، که جز آن باشد. جن گوید حدثی قلبی عن ربی مراد وی آن باشد که این خاطر اندر سرمن حق افگند. تأویل حدثی القاخاطر باشد که آنچه حق افگند اندر سر خاطر بود و آنچه ملك افگند الهام، و آنچه دیو افگند وسواس و آنچه نفس افگند هاجس. اندهاجس و وسواس خطا افتد و اندر خاطر و الهام خطا نیافتد. بس جن چیزی کمان بردان چیز خیر باشد نه شر و گمان وی راست اید داند که این خاطر حق بود. گوید حدثی قلبی عن ربی. یا این را تأویلی دیگر باشد و آن این است که جن بر سر کسی غلبه گیرد از خواطر حق، جن محبت یا خوف یا رجا، و آنچه بدین ماند، به همان مقدار که سر وی مغلوب گردد، او را مشاهده افتد، از بهر آن که مشاهده جز غلبات سر نباشد و این متعارفست میان خلق که هر کس که از می مست گردد کوامن (۱۲) سر خویش که اندر هشیاری پنهان داشت، بیدا کند از بهران که بسکر مغلوب گردد، از مقام تمییز بیرون آید، آنچه گوید به تمیز خویش نگوید، که به غلبات سر گوید و همین وصف عشاق را باشد و مجانین را باشد. تا عاشقی بینی که با دوست عتاب همی کند، و دوست غایب، و مر خود را از دوست جواب همی دهد و دوست را خبر نه. گاه جنگ کند و گاه آشتی کند. آن به حقیقت جنگ و آشتی نیست چه غلبات سواست و همین وصف نیز مجانین را باشد جن غلبات عشق و آن جنون و آن می چنین باشد. غلبات حق اولی تر. فان الحق اغلب سلطانه اقوی. جن سخن گوید حدثی قلبی عن ربی و هر محبی خود همین چنین گوید و این ظاهر است نزدیک آن که ورا عقل است. و شاید که این را تأویلی دیگر باشد و این طریق قیاس و اجتهاد است و این طریقی است مهمد میان اهل اصول و اهل فروع که ایشان به قیاس مقر اند، تا اهل فروع اندر فروع قیاس کنند مر آنرا که اندر وی اثر نیست بران که اندر وی اثر است

...

پایان قسمت دوم

ادامه دارد